

در هر اتاقی، محل‌های امن را مشخص کنید (مثلاً زیر یک میز محکم یا کنار ستون‌ها یا دیوارهای مجاور آنها).

پر دانش

رخانه شعر و ترانه گفتیم باز هم تکرار می‌کنم ممکن است عاشق تصویر شده در آلبوم، مابه‌ازای بیرونی نداشته باشد، اما این مابه‌ازای بیرونی نداشتن اشکالی ندارد. درستش این است که به جای خشم و کینه و فحش دادن، بفهمیم که می‌شود نه شنید و تصور بود و دست کم سیاست‌گزار خاطرهای زیادی گذشته ماند. حتی تصور وجود چنین آدم‌هایی هم می‌تواند دلمان را خوش کند. اگر مخاطب کجا باید برم یک لحظه چشم‌هایش را ببندد و احساس کند در بطن همین فراق حس زیبایی درونش شکل گرفته، می‌شود گفت آلبوم کار خودش را کرده است

کند. اما علت این که چرا من به سمت راه‌های آزموده شده نرفتم یا باب طبع بعضی از مخاطبان امروز موسیقی رفتار نکردم، احتمالاً به این باور برمی‌گردد که از نگاه من وقتی می‌خواهید کاری کنید و فکر می‌کنید حرفی برای زدن دارید، حضور داشتن یعنی این که جهان خودتان را وارد این هنر کنید. مورد استقبال قرار گرفتن یا نگرفتن یک اثر در مرحله بعدی قرار دارد. در عین حال نمی‌توانم بگویم من متعلق به جهان دیگری هستم و آن جهانی که دارم در باره‌اش حرف می‌زنم، مختصات کاملاً متفاوتی نسبت به جهان آثاری که تا امروز عرضه شده است، دارد. من هم هوای همین سرزمین را نفس کشیده‌ام و همین جابزرگ شده‌ام. بنابراین وقتی ریشه‌هایم در خاک این جا پا گرفته، مردم سرزمینم را باید خوب بشناسم.

● در بخشی از این گفت‌وگو به توفیق‌هایی اشاره کردید که به حق یا به ناحق نصیب خواننده‌ها شده و در این مسیر دست دیگر عوامل اثر خالی مانده است. اما حالا که شما به‌طور جدی وارد وادی خوانندگی شده‌اید، آخرین سؤال این گفت‌وگو می‌تواند این باشد که ویژگی‌های لازم برای موفقیت یک خواننده از نگاه روز به بمانی چیست؟

اول از همه خوب بودن در این مسیر اصلاً کار ساده‌ای نیست. درست است که صدای خوب برای ماندگاری و ادامه فعالیت لازم است، اما از نظر من به هیچ وجه نخستین اولویت نیست. بخشی از مسیر هم البته شاید مربوط به تجربه باشد، اما انتخاب‌های خوب هستند که می‌توانند خواننده‌های خوب را از گروه احتمالاً بزرگی که صرفاً صدای خوبی دارند، جدا کنند. مثل راه رفتن روی یک طناب باریک است؛ این که حرف زمانه‌ات را بزنی، خوب بخوانی، هر چیزی نخوانی و به جای آن که به اقتضای بازار پیش بروی، تأثیری هر چند اندک روی مخاطب بگذاری.

● حرف آخر...

امیدوارم هنرمندان بتوانند قاب‌های عاشقانه‌ای پیش روی مخاطب قرار دهند و از این مسیر تک‌مک ما بفهمیم مردم در جامعه ایران امروز بیش از هر چیز دیگری نیازمند دوست داشتن و دوست داشته شدن هستند.

برایش شعر بخواند و معشوق شعر را بفهمد و حتی زبان به نقدش باز کند.

● با وجود این که یکدستی آلبوم یکی از نقاط قوت «کجا باید برم» است، اما ترانه و به تبع آن موسیقی که شنیده می‌شود، تلخکام است و تا حد زیادی لبریز از غم، چرا؟

از منظر شعری، وقتی سخن از عشق به میان می‌آید یا بحث از وصال است یا نوبت فراق، باهمان درون مایه‌ای که از عشق سراغ گرفته‌ام و برای رسیدن به همان تعبیری که به کار بردم یعنی نیاز جامعه به تغییر باورش از عشق و توقعی که از معشوق دارد، کارهای آلبوم «کجا باید برم» بیشتر معطوف به فراق بود. علاوه بر تصویرسازی‌های شاعرانه و امکانی که ملودی می‌تواند در کارهایی از این دست در اختیار شما قرار دهد، این یک خواست واقعی و از صمیم قلب بود که بخواهم عکس‌العمل عاشق را سوای عرفی که امروز جامعه ایجادش کرده، نشان بدهم. غرغر کردن یا نفرین کردن انگار دست‌کم در بخشی از این جامعه به یک رویه تبدیل شده در مواجهه با معشوقی که نه می‌گوید طبیعی است که تصویر یک قاب عاشقانه درست بودن طغیان و خشونت و البته تحمل بار فراق معشوق کار ساده‌ای نیست. از طرف دیگر همان طور که در جلسه نقد آلبوم در خانه شعر و ترانه گفتیم باز هم تکرار می‌کنم ممکن است عاشق تصویر شده در آلبوم، مابه‌ازای بیرونی نداشته باشد، اما این مابه‌ازای بیرونی نداشتن اشکالی ندارد. درستش این است که به جای خشم و کینه و فحش دادن، بفهمیم که می‌شود نه شنید و تصور بود و دست کم سیاست‌گزار خاطرهای زیبای گذشته ماند. حتی تصور وجود چنین آدم‌هایی هم می‌تواند دلمان را خوش کند. اگر مخاطب کجا باید برم یک لحظه

در بخشی از دکلمه‌ها شما شنونده ترانه‌های هستید که دو خطش معیار است و دو خطش محاوره. این بخش از آلبوم از آن دست بخش‌هایی است که شاید امکانش بود کمتر خودش را نشان دهد یا در تمام قطعات از آنها استفاده نکنم. علاقه‌مند بودم شنونده از دریچه نگاه یک شاعر، قطعات را بشنود. برایم جالب بود که مخاطب را ببرم به فضایی که خود شاعر تجربه کرده. این که بدانند وقتی معشوق کنار اوست، چطور حرف می‌زند. در قطعه بعد وقتی از او دور می‌شود، چطور. در قطعه بعد وقتی می‌خواهد بگوید چطور آدمی می‌تواند او را مسحور خودش کند که این اتفاق در قطعه «خانه قدیمی» می‌افتد: «هن همونم که شعر می‌گفتم/ تا تو بهتر بفهمی چقدر بی‌رحمی/ لعنتی چند قرن خوندی که/ آن قدر خوب می‌فهمی».

خوب شنونده در این قطعه به خوبی متوجه می‌شود آدم جذاب برای راوی آلبوم کسی است که بتواند ساعت‌ها بنشیند و شاعر



مطرح شدن رفتارهای خشنی مثل اسیدپاشی و آمار پرونده‌های مطرح در دادگاه‌های خانواده که توجه کنید، درمی‌یابید که عشق به عنوان یکی از اساسی‌ترین مفاهیم زندگی بشر در این جامعه دستخوش تغییرات نامبارکی شده است. این که خانه و خانواده نخستین اولویت آدم‌ها نباشند و این که آدم‌هایی از دوست داشتن حرف بزنند، اما خودشان هم دقیقاً ندانند چه می‌خواهند، ما را می‌برد سراغ همان بحران هویتی که سال‌ها در جامعه مطرح بود. اما نه تنها برای مدیریتش کاری انجام نشده، بلکه آن قدر ادامه پیدا کرد که انگار عشق و دوست داشتن اصلاً در تغییر ماهیت می‌دهد. عشق یک نسخه همیشگی است. در همه سال‌هایی که جنگ و خونریزی و بیماری و اختلاف و تنش دست‌به‌دست هم داده‌اند تا ریشه انسان را بکشانند، تمام دل خوشی‌ها برای زنده ماندن معطوف به همین عشق بوده. با وجود تمام پیشرفت‌های علمی هنوز در ذات عشق و دوست داشتن، میان ما و انسان‌های اولیه فرق چندانی ایجاد نشده است. انسان اولیه هم مثل ما دیگری را دوست داشته و تقاضایش این بوده که آن دیگری هم دوستش بدارد. امروز اما برداشتن اغلب ما از رابطه عاشقانه این است که وقتی من یک نفر را دوست دارم، او هم موظف است مرا دوست داشته باشد. در خیلی از صحنه‌های زندگی حق ما ناحق شده و دم هم بر نیارود، اما وقتی می‌رسیم به یک رابطه که دست کم تا دیروز عاشقانه بوده، می‌خواهیم همه آن حق‌های ناحق شده قبلی را هم یکجا از طرفمان بگیریم. مشکل اصلی اینجاست که انگار بخش زیادی از ما مسئولیت انتخاب خودمان را نمی‌پذیریم. به خودمان حق می‌دهیم که همه چیز را به گردن طرف دیگر بیندازیم.

● یکی از بخش‌های جالب آلبوم شما این است که تمام قطعات در «کجا باید برم» با دکلمه شروع می‌شوند. انگار این اثر در این زمینه یادآور کارهای قدیمی است که با عنوان صدای شاعر منتشر می‌شد.

درباره دکلمه‌های قطعات آلبوم باید بگویم سعی ام بر این بود تا حد ممکن به زبان فارسی معیار بنویسم. هر چند

## کی چی گفت؟

- **اکبر گلپایگانی (گلیا)** گفت: «دنیا آنهایی است که نگذاشتند صدایش پخش شود. می‌خواهد آن قدر به آنها محبت کند که خجالت بکشند»
- **غلامعلی حدادعادل** در واکنش به جدانویسی‌های امثال رضا امیرخانی گفت: «بن جدانویسی‌ها می‌مکن است اشکالات بسیاری پدیدار کند. آقای امیرخانی قطعاً اشتباه می‌کند. افراد دیگر هم به این صورت است. زبان و به خصوص خط چیزی نیست که با پسند و سلیقه هر کسی شکل بگیرد. در این صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.»
- **پگاه آهنگرانی** گفت: «دیگر آلمان‌های قبلی برام نشان دهنده موفقیت نبود، بنابراین دوسال است که در سینمای بازی نکرده‌ام.»
- **داریوش مهرجویی** گفت: «فیلم «هامون» خیلی روی چشم آثر تأثیر گذاشت، حتی باعث شداز همسرش جداشود.»
- **افسانه بایگان** گفت: «انتخاب خودم است که ترجیح می‌دهم درگیر حاشیه‌ها نشوم و به زندگی‌ام برسم.»
- **بهرام افشاری** درباره رقم بالای دستمزدش در «پایتخت» گفت: «معلوم است که این ارقام الکی است! من نمی‌دانم آن کسی که جلوی اسم من نوشته بود ۳۸ میلیون تومان، چرا ۲۰ میلیون تومان روی آن نگذاشت تارندشود؟»
- **بهروز وثوقی** از سال‌های غربت و دل‌تنگی‌اش برای دیدن ایران گفت: «هنم بهروز، بهروزی به بزرگی خاطرات دور و نزدیک شما مردم ایران، من، بهروز و وثوقی هستیم، من دلمو، قلبمو توان خاک، توان سرزمین آبا و اجدادی جا گذاشتم، مگه می‌شه سواحل زیبای دریای خزر رو از یاد ببرم، مگه جاده کندوان چالوس از یادم می‌ره!»
- **الیور استون** که میهمان جشنواره بین‌المللی فجر بود، گفت: «فیلم‌های ایرانی خسته‌کننده است.»
- **رضا رشیدپور** در برنامه «حالا خورشید» به سوءاستفاده از جوان ایرانی برای انتخابات انتقاد کرد و خطاب به مسئولان گفت که امید جوان ایرانی‌رانا امیدکنند.



او در استقلال هافبک راست بود. سیدجلال مرا عاشق ایران کرد، اما باید جوان ترها را می‌آوردیم.» تمام!

وقتی جهانی شدیم!

ممیزان صداوسیما که معمولاً برای پخش بازی‌های خارجی تمرکز خود را روی تماشاگران می‌گذارند، این دفعه شش دونگ حواسشان جمع داور بازی بود! چرا؟ چون داور بایرن مونیخ و کلن زن بود و همین کار سانسورچی‌ها را سبخت می‌کرد. تماشاگران این بازی خیلی بیشتر از دفعات معمول با صحنه‌های آهسته روبرو شدند. دلیلش هم این بود که غیور مردان سانسورچی می‌خواستند تا هیچ نمای بسته‌ای از اشتاین هاوس ۳۸ساله (داور مسابقه) عیان نشود؛ که اگر بشود... این موضوع باعث واکنش رسانه‌های مختلف آلمانی شد. تقریباً تمام رسانه‌های مطرح ورزشی و غیرورزشی آلمان به این موضوع پرداختند. باور کنید صداوسیما به یک فتوشاپ کار حرفه‌ای نیاز دارد، تا در کسری از ثانیه بتواند برای داوران زن شلوار درست کند. چنین فردی می‌تواند حتی از رئیس سازمان هم بیشتر پول دریافت کند.

عجیب و غریب مومیایی نگون بخت‌ری

یک مومیایی در شهری کشف شد، بحث‌های بسیاری راه‌انداخت، در آخر هم هیچ کس نفهمید که چی شد! اینچور آدم‌هایی هستیم ما! ساعت ۵ عصر یکشنبه، کارگرانی که در «باغ لوطی» در پروژه توسعه حرم مشغول کار و حفاری بودند، جسد مومیایی شده را در عمق ۵ متری زمین در یک محفظه بتونی کشف کردند. چون جسد در حوالی محل دفن رضاخان پیدا شد، کارگران گمان کردند، این جسد رضاخان است و برای همین بلافاصله با نیروی انتظامی تماس گرفتند. اما انتشار عکس سلفی راننده خودروی حفاری با جسد مومیایی شده در فضای مجازی کار را به جایی رساند که همه جاسحب‌ت مومیایی بود. اعضای شورای شهر، شهرداری، فرمانداری، میراث فرهنگی و آستان حضرت عبدالعظیم حسنی هر کدام اخباری را در این خصوص منتشر کردند. عبدالله شهبازی مورخ و نویسنده در کانال تلگرامی خود به این خبر واکنش نشان داد و نوشت «مومیایی» شبیه به تصویر جسد رضاخان در تابوت بازسازی شده است و لباس به تن دارد. درحالی‌که زاشاه اطبق مراسم اسلامی و بدون لباس و یا کفن دفن کردند.

حذف وریا و سیدجلال و در رفتن از تهران

کی روش باشکوه فهرست بازیکنانش را اعلام کرد و از تهران در رفت. این فهرست دو غایب بزرگ داشت: وریا و سیدجلال. اقدام سرمربی تیم ملی آن قدر مورد انتقاد قرار گرفت که حتی نمایندگان مجلس هم گفتند «سیدجلال و وریا رو خط زنن، با تو تیم آقای کی‌روش!» این ترکیب بین اهالی ورزش هم با انتقاد روبرو شد. مثلاً بیژن ذوالفقارنسب گفت: «وریا غفوری و سیدجلال حسینی بازیکن‌های شاخص این کشور هستند و خط زدن این دو نفر کاملاً نفع‌برانگیز است.» کی‌روش اما مثل همیشه پشتش را کرد و گفت: «به وریا گفتیم دفاع راست می‌خواهیم، اما



سحر و آلیسا از دوسر دنیا به جان هم افتادند. آلیسا فرزند وینفرد شفر در یک برنامه تلویزیونی گفته بود: «من می‌توانم به واسطه پدرم در ایران، در استادیوم حاضر شوم، اما این تبعیض است و من نمی‌خواهم سوءاستفاده کنم. این که می‌گویند خانواده‌ها به استادیوم نروند، چون آقایون فحش می‌دهند، درست نیست، چون من خودم استادیوم می‌م که می‌روم بدترین فحش‌ها را می‌دهم. در آلمان من در استادیوم حاضر می‌شوم و از حضور مردان هم منقلب نمی‌شوم.»

دوئل دعوای کشتار سحر و آلیسا

سحر و آلیسا از دوسر دنیا به جان هم افتادند. آلیسا فرزند وینفرد شفر در یک برنامه تلویزیونی گفته بود: «من می‌توانم به واسطه پدرم در ایران، در استادیوم حاضر شوم، اما این تبعیض است و من نمی‌خواهم سوءاستفاده کنم. این که می‌گویند خانواده‌ها به استادیوم نروند، چون آقایون فحش می‌دهند، درست نیست، چون من خودم استادیوم می‌م که می‌روم بدترین فحش‌ها را می‌دهم. در آلمان من در استادیوم حاضر می‌شوم و از حضور مردان هم منقلب نمی‌شوم.» اشاره آلیسا به حرف‌های سحر قریشی بود: «من اگر قرار باشد بروم و در استادیوم در کنار مردان بنشینم، منقلب می‌شوم.» قریشی در پاسخ به تیکه دختر شفر در اینستاگرامش نوشت: «ای کسانی که پشت سر من حرف می‌زنید، آفرین، جاتون همونجاست. درست پشت سر من.»



قاسم افشار که در بحبوحه اعتراضات سال ۸۸ از صفحه تلویزیون محو شده بود، از دنیا رفت. این خبر، بار دیگر ذهن‌ها را کج‌کج کرد تا دلیل اصلی غیب‌شدن ناگهانی این مجری صداوسیما را بفهمند. محمدرضا حیاتی، گوینده خبر تلویزیون درباره درگذشت افشار گفت: «خروج مرحوم افشار از تلویزیون شاید به دلیل حوادث سال ۸۸ بوده است، اما من اطلاعی ندارم! وقتی در آن شرایط و فضا چنین تصمیمی گرفته شود، چنین شایعاتی پیرامون افراد ساخته می‌شود. شاید ممکن بوده، اما من اطلاعی ندارم.» صداوسیما هم که به خوبی از این حرف‌ها اطلاع داشت، دست پیش را گرفت تا پس نیفتد. آنها مدام از افشار گفتند و مراسم‌های مختلف برای این مجری را پوشش دادند.

رهبری در دانشگاه‌ها، فرماندهی پایگاه بسیج، عضویت در شورای معارف صدا و نیز شوراهای عالی فیلم، پویانمایی و شورای عالی کتاب بسیج هم به چشم می‌خورد. این کارنامه برای آنها که دغدغه جوان‌پسندان نبودن شبکه سه را داشتند، نگرانی آفرین بود. یکی از مستنداتی که زمان مدیریت فروغی در بسیج صداوسیما به کارگردانی مهدی نقوی ساخته و با حاشیه‌های فراوانی همراه شد، «خارج از دید» بود. همین مستند نشان می‌داد که او چه دیدگاه و اندیشه‌هایی دارد و چه فکرهایی برای پرطرفدارترین شبکه تلویزیون در سرش پرورانده است.

سخره‌بازی در «کوروش»

«تبلیغی که ضدتبلیغ شد» این گزاره شاید درست‌ترین توصیف از حرکت رعب‌آور اهالی «به وقت شام» برای تبلیغ در پردیس کوروش بود. افرادی با تیپ داعشی برای تبلیغ «به وقت شام» در کوروش حاضر شدند و خیلی‌ها را ترساندند. انتقادهای زیادی به این روش تبلیغاتی مطرح شد و ابراهیم حاتم‌کیا از این اقدام اظهار بی‌اطلاعی کرد: «من تصور آن بود که قرار است کسی به شکل ریش قرمز در فضای بیرونی کوروش بایستد و مردم با او عکس بیندازند. نه اسبی و نه جمعی و نه فریادی، آن هم داخل محتمع در مخیله‌ام نبود و من بی‌خبر بودم.» آن‌طور که شاهدان گفتند، گوینده پردیس کوروش کمی قبل‌تر از حضور داعشی‌ها به مردم خبر داده که «حاضران محترم پردیس کوروش امشب اگران مردمی فیلم سینمایی «به وقت شام» بسیار متفاوت برگزار می‌شود.» همین، در ادامه چند بازیگر با هیأت داعشی و مسلح در طبقات به راه افتاده و با همان لحن‌های داعشی جملاتی را با خشم می‌گفتند. این اتفاق واکنش وزیر ارشاد را هم به دنبال داشت. سیدعباس صالحی گفت: «این که می‌خواهند با کاراکترهای فیلم به صورت زنده با مردم نسبتی برقرار کنند، در تئاتر، کنسرت و سینما سابقه داشته و مجاز بوده است. اما پاره‌ای از تحولاتی که این تیم تبلیغاتی پدید آورده است، خود آقای حاتم‌کیا را هم متحیر کرد.»

قاپ روی دیوار شاید به خاطر ۸۸ بود!

قاسم افشار که در بحبوحه اعتراضات سال ۸۸ از صفحه تلویزیون محو شده بود، از دنیا رفت. این خبر، بار دیگر ذهن‌ها را کج‌کج کرد تا دلیل اصلی غیب‌شدن ناگهانی این مجری صداوسیما را بفهمند. محمدرضا حیاتی، گوینده خبر تلویزیون درباره درگذشت افشار گفت: «خروج مرحوم افشار از تلویزیون شاید به دلیل حوادث سال ۸۸ بوده است، اما من اطلاعی ندارم! وقتی در آن شرایط و فضا چنین تصمیمی گرفته شود، چنین شایعاتی پیرامون افراد ساخته می‌شود. شاید ممکن بوده، اما من اطلاعی ندارم.» صداوسیما هم که به خوبی از این حرف‌ها اطلاع داشت، دست پیش را گرفت تا پس نیفتد. آنها مدام از افشار گفتند و مراسم‌های مختلف برای این مجری را پوشش دادند.